



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



الگوی دستگاران

مختصری از تاریخ و ماسه الگو

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الگوی رستگاران (مختصری از تاریخ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله)

نویسنده:

حسین احمدی قمی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	الگوی رستگاران: مختصری از تاریخ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۳	سخن ناشر
۱۵	مکه
۱۵	فرهنگ عرب هنگام ظهور اسلام
۱۷	موقعیت اجتماعی زن نزد اعراب
۱۷	میلاد پیغمبر صلی الله علیه وآله
۱۸	روز ولادت پیامبر صلی الله علیه وآله
۱۹	سفر به «یثرب»
۲۰	ازدواج
۲۲	فرزندان
۲۳	آغاز وحی
۲۵	دعوت عمومی
۲۶	آغاز اهانت و آزار قریش
۲۷	نخستین هجرت
۲۷	اعلامیه قریش
۳۰	معراج
۳۲	سفر به طائف
۳۳	بازگشت به مکه
۳۵	نخستین پیمان عقبه
۳۶	دومین پیمان عقبه
۳۸	هجرت سرنوشت ساز

۳۹	خروج از غار
۴۰	اولین مسجد در اسلام
۴۱	مسجد، مرکز حکومت اسلامی
۴۲	کعبه، قبله مسلمین
۴۳	صفوف حق و باطل روبرو می شوند
۴۵	دفاع در احد
۴۸	خبر گذشته شدن پیامبر
۴۹	غزوه احزاب
۵۱	یک سفر مذهبی و سیاسی
۵۳	اعلام رسالت به جهان
۵۴	کانون خطر یا دژ آهنین خیبر
۵۶	عمره قضاء
۵۹	خروج از مکه
۶۰	نقض پیمان از طرف مشرکان
۶۳	فتح مبین
۶۳	حجّه الوداع
۶۸	وفات
۷۰	تاریخ وفات
۷۱	درباره مرکز

الگوی رستگاران: مختصری از تاریخ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

مشخصات کتاب

سرشناسه: احمدی حسین ۱۳۳۶ -

عنوان و نام پدیدآور: الگوی رستگاران: مختصری از تاریخ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «ویژه دانش آموزان» مقطع راهنمایی و دبیرستان/ مولف حسین احمدی.

مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری: ۶۴ ص.

شابک: ۴۵۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۱۲۷-۸:

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق -- سرگذشتنامه -- ادبیات نوجوانان

موضوع: محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق -- سرگذشتنامه

موضوع: اسلام -- تاریخ

شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره: BP۲۲/۹/الف۳۴الف۷ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی: [ج] ۲۹۷/۹۳

شماره کتابشناسی ملی: ۱۵۳۹۳۹۶

ص: ۱

اشاره

آشنایی با تاریخ صدر اسلام به ویژه دوران پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از تولد تا بعثت، آثار با برکتی بر افکار نوجوانان داشته، سبب اصلاح ساختار فکری آن عزیزان در بدو رشد اندیشه ایشان، خواهد بود.

در این خصوص کتاب های مختلف و مناسبی تألیف گردیده، ولی برای نوجوانان که مختصر را بر مفصل ترجیح می دهند، مجموعه حاضر جمع آوری و به زیور طبع آراسته گردید.

از همه عزیزانی که ما را در نشر معارف اهل بیت علیهم السلام یاری می کنند؛ به ویژه تولیت محترم مسجد مقدس جمکران حضرت آیت الله وافی و مجموعه مدیران و همکاران در انتشارات؛ از جمله برادران احمد سعیدی و امیرسعید سعیدی که در به ثمر رسیدن این مجموعه تلاش وافر انجام دادند، کمال تشکر را دارم، امید است در پناه حضرت مهدی «عجل الله تعالی فرجه الشریف» موفق و مؤید باشند.

مدیر مسئول انتشارات مسجد مقدس جمکران حسین احمدی

تاریخ مکه از زمان پیامبر خدا حضرت ابراهیم علیه السلام شروع می شود. وی به دستور خداوند، فرزند خود اسماعیل را با مادرش هاجر برای اقامت به سرزمین مکه فرستاد. حضرت اسماعیل در آنجا با قبایلی که در آن نزدیکی ها زندگی می کردند، ازدواج کرد. حضرت ابراهیم علیه السلام به دستور خداوند، خانه کعبه را بنا کرد و با ساخت کعبه، آبادی شهر مکه آغاز شد.

فرهنگ عرب هنگام ظهور اسلام

اعراب زمان جاهلیت، به خصوص فرزندان عدنان، طبعاً سخی و مهمان نواز بودند، و کمتر به امانت مردم خیانت می کردند. پیمان شکنی را گناهی نابخشودنی می دانستند و در راه عقیده، بسیار فداکار بودند و کاملاً از صراحت لهجه برخوردار بودند. برای حفظ اشعار و خطبه ها، حافظه بسیار قوی داشتند و در فن شعر و سخنرانی، سرآمد روزگار بودند. شجاعت و دلیری آنان ضرب المثل عام بود. در اسب دوانی و تیراندازی بسیار ماهر بودند و فرار و پشت کردن به دشمن را بسیار زشت و ناپسند می شمردند. علاوه بر این، فضایل بیشتری را می توان برای ایشان شمرد.

در برابر این فضایل و خوبی ها یک سلسله اخلاق فاسد که به تدریج برای آنها به صورت اخلاق دائمی در آمده بود، جلوه می کرد و هر کمالی را که در آنها بود از بین می برد و اگر روزنه ای از غیب باز نمی شد، به طور مسلّم طومار حیات انسانی آنها در هم پیچیده می شد و در پرتگاه مخوف نیستی سرنگون می گردیدند.

از طرفی نبودن رهبری و فرهنگ صحیح و از طرف دیگر انتشار فساد و شیوع خرافات، زندگانی اعراب را به صورت یک زندگی حیوانی در آورده بود، به طوری که در صفحات تاریخ گذشته آنها می بینیم، که جنگ های پنجاه ساله و صد ساله آنها بر سر موضوعات کوچک و بی اهمیت بوده است.

امیرمؤمنان علیه السلام در یکی از خطبه های خود، اوضاع عرب پیش از اسلام را چنین بیان می کند: «خداوند محمّدصلی الله علیه و آله را بیم دهنده جهانیان و امین بر کتاب خود مبعوث نمود و شما گروه عرب، در بدترین آیین و در بدترین مکان ها به سر می بردید. در میان سنگلاخ ها و مارهای کر (که از هیچ صدایی نمی رمیدند) اقامت داشتید. از آب های لجن می آشامیدید و از غذاهای خشن (مانند آرد هسته خرما و سوسمار) می خوردید و خون یکدیگر را می ریختید و از خویشاوندان دوری می کردید. بت ها در میان شما سر پا بود و از گناهان اجتناب نمی نمودید».^(۱)

ص: ۱۰

موقعیت اجتماعی زن نزد اعراب

زن در میان آنان، مانند کالایی خرید و فروش می شد و از هر گونه حقوق اجتماعی و فردی، حتی حق ارث هم، محروم بود. روشنفکران عرب، زن را در شمار لوازم و اثاث زندگی می شمردند و اغلب از بیم قحطی و احیاناً از ترس آلودگی، دختران خود را در روز اول تولد، سر می بریدند و یا از بالای کوه بلندی به درّه عمیقی پرتاب نموده، و یا زنده به گور، و گاهی در میان آب، غرق می نمودند.

قرآن، کتاب بزرگ آسمانی ما در این باره می فرماید: «هنگامی که خبر متولد شدن دختری، به یکی از آنها می رسید، رنگ وی سیاه می گردید و در ظاهر خشم خود را فرو می برد و بر اثر این خبر، از قوم خود متواری می گشت و نمی دانست که این مولود را با خواری نگاه دارد یا در زیر خاک پنهان سازد، به راستی که چه حکم و قضاوت زشتی داشتند!»^(۱)

میلاد پیغمبر صلی الله علیه و آله

ابره‌ای تیره و تار جاهلیت، سراسر شبه جزیره عربستان را فرا گرفته بود؛ کردارهای زشت و ناروا، جنگ های خونین، گسترش فساد و فرزندکشی؛ هر گونه فضایل اخلاقی را از میان برده و جامعه اعراب را در سرایشی خطرناکی قرار داده بود و فاصله مرگ و زندگی شان، بسیار کوتاه

ص: ۱۱

شده بود. در چنین زمانی، ستاره صبح سعادت دمید و آن محیط تاریک، با میلاد مسعود رسول اکرم صلی الله علیه و آله روشن گشت و مقدمات تمدن و پیشروی و سعادت یک ملت عقب افتاده، پی ریزی شد و طولی نکشید که شعاع این نور، سراسر جهان را روشن ساخت و اساس علم و دانش و تمدن در تمام نقاط جهان پایه گذاری شد.

هنگام ولادت آن حضرت، ایوان کسری شکافت و چند کنگره آن فرو ریخت و آتش آتشکده فارس، خاموش گشت و دریاچه ساوه، خشک گردید. بت های بتخانه مکه سرنگون شد و نوری از وجود آن حضرت به سوی آسمان رفت که شعاع آن، فرسنگ ها راه را روشن کرد. انوشیروان و مؤبدان، خواب وحشتناکی دیدند.

روز ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله

اکثر تاریخ نویسان می گویند که تولد آن حضرت، در عام الفیل و در سال ۵۷۰ میلادی بوده است. زیرا آن حضرت، به طور قطع در سال ۶۳۲ میلادی در گذشته است و سن مبارک او ۶۲ تا ۶۳ سال بوده است. یعنی آن حضرت، در هفدهم ماه ربیع الاول روز جمعه، پس از طلوع فجر و در سال ۵۷۰ میلادی چشم به جهان گشود. عبدالله پدر پیامبر، پیش از تولد آن حضرت در سفری به یثرب، بیمار شده و دنیا را وداع گفته بود. لذا عبدالمطلب که جد ایشان بود سرپرستی «محمد صلی الله علیه و آله» را به عهده گرفت. بزرگان عرب را رسم بر

این بود که کودکان خود را به دایگان می سپردند تا ضمن پرورش در هوایی سالم، زبان عربی اصیل را فراگیرند. «حلیمه» دایه مهربان محمد پنج سال از وی محافظت کرد و در تربیت و پرورش او کوشید. سپس او را به مکه آورد و مدتی نیز در آغوش گرم مادر بود و تحت سرپرستی جد بزرگوار خود عبدالمطلب قرار گرفت. یگانه مایه تسلی بازماندگان «عبدالله» همان فرزندی بود که از او به یادگار مانده بود.

سفر به «یثرب»

از روزی که آمنه شوهر جوان و ارجمند خود عبدالله را از دست داد، همواره منتظر فرصتی بود که به «یثرب» برود و آرامگاه شوهر خود را از نزدیک زیارت کند و در ضمن، دیداری با خویشان خود داشته باشد. با خود فکر کرد که فرصت مناسبی به دست آمده است و فرزند گرامی اش رشد و نمو کامل نموده و می تواند در این راه شریک غم او گردد. آنان بار را سفر بستند و راه یثرب را پیش گرفتند. یک ماه در یثرب ماندند و به اقوام خود دیداری تازه کردند و محمد محل دفن پدر خود، عبدالله را مشاهده نمود. هنوز غم و اندوه از دست دادن پدر را فراموش نکرده بود که ناگهان حادثه تلخ دیگری پیش آمد، زیرا هنگام مراجعت به مکه، مادر عزیز خود را - به علت بیماری - در میان راه، در محلی به نام «ابواء» از دست داد. این حادثه محمدصلی الله علیه و آله را بیش از پیش در میان خویشاوندان، عزیز و گرامی گردانید

و یگانه گلی که از این گلستان باقی مانده بود، بیش از حدّ مورد علاقه عبدالمطلب قرار گرفت. از این جهت، او را از تمام فرزندان و نوه های خود بیشتر دوست می داشت و بر همه مقدم می شمرد.

هنوز موج اندوه، در دل محمدصلی الله علیه وآله آرام نشده بود که برای بار سوم، با مصیبتی بزرگ مواجه گردید؛ یعنی هنوز هشت بهار از عمر او نگذشته بود که سرپرست و جدّ بزرگوار خود عبدالمطلب را از دست داد. مرگ وی چنان روح او را آزرده که در روز مرگ پدر بزرگ خود، بسیار اشک ریخت و هیچگاه نتوانست او را از یاد ببرد. عبدالمطلب هنگام مرگ، نوه عزیزش را به ابوطالب سپرد، چرا که او و عبدالله از یک مادر بودند. محمدصلی الله علیه وآله در این دوره از عمر خویش سفر به شام، و تجارت با سرمایه و اموال خدیجه را تجربه کرد و در همین سال ها بود که به «محمد امین» معروف گشت.

ازدواج

در سن ۲۵ سالگی، محمد امین تصمیم گرفت که همسری به عنوان شریک زندگی خود انتخاب نماید. او خدیجه را انتخاب کرد، خانم بزرگواری که قبلاً پیشنهاد ثروتمندترین و متنفذترین مردان قریش درباره ازدواج با خود را ردّ کرده بود. بالأخره، دست خدا این دو شخص را که از نظر وضعیت زندگی کاملاً متفاوت بودند، به هم نزدیک کرد. محمد امین صلی الله علیه وآله با عموی بزرگوار خود (ابو طالب) مشورت نمود و با موافقت او، مجلس با

شکوهی که شخصیت‌های بزرگ قریش را در برداشت، تشکیل گردید. نخست ابوطالب خطبه ای خواند که آغاز آن حمد و ثنای خداست و برادر زاده خود را چنین معرفی کرد: اگر برادر زاده من محمّد بن عبداللّه با هر مردی از قریش، موازنه و مقایسه شود، بر او برتری دارد، او اگر چه از ثروت زیادی برخوردار نیست، لکن ثروت، سایه ای است رفتنی و اصل و نسب و درستکاری چیزی است ماندنی...

چون خطبه ابوطالب مبنی بر معرفی قریش و خاندان هاشم بود، در برابر آن ورقه عموی خدیجه هم ضمن خطابه ای گفت: کسی از قریش منکر فضل شما نیست، ما از صمیم دل می خواهیم دست به دست شما داده و از شرافتمندی شما بهره مند گردیم. عقد نکاح جاری شد و مهریه، چهار صد دینار تعیین شد و بعضی گفته اند که مهریه بیست شتر بوده است. بعد از عقد، آن چنان رابطه و الفت و محبت و معنویتی میان «محمّد و خدیجه» به وجود آمد که خدیجه تمام ثروت خود را در اختیار محمّد امین صلی الله علیه و آله گذارد و با ثروتش چنان تجارتی به وجود آورد که دامنه آن به مصر و حبشه کشیده شد و ثروتی که از آن به دست آمد در راه توحید و جهانی شدن کلمه حقّ مصرف گردید و خانه ای که اطراف آن را کرسی های عاج نشان و صدف نشان پر کرده بود و حریرهای هند و پرده های زربافت ایران آرایش داده بود، پناهگاه مسلمانان شد و همه آن ثروت عظیم در راه اسلام و مسلمین صرف گردید.

وجود فرزندان، پیوند زناشویی را محکم تر می سازد و محیط زندگی را پر فروغ تر و به آن جلوه خاصی می بخشد. خانم خوشبخت قریش برای او شش فرزند آورد: دو پسر (قاسم و عبد الله که به آنها «طاهر» و «طیب» می گفتند) و چهار دختر بودند. ابن هشام می نویسد: بزرگ ترین دختر او، رقیه و بعد از او زینب و امّ کلثوم و سپس «فاطمه» بود. فرزندان پسر او، پیش از بعثت از دنیا رفتند. ولی دختران او، دوران نبوت پدر را درک کردند.

امین قریش در کوه حراء

کوه حراء در شمال «مکه» قرار دارد، به فاصله یک ساعت می توان به قلّه آن صعود کرد. این کوه از تخته سنگهای سیاهی تشکیل شده است و در آن کوچک ترین آثار حیات دیده نمی شود. در نقطه شمالی آن، غاری واقع شده که انسان می تواند پس از عبور از میان سنگ ها به آن دست یابد، ارتفاع غار به اندازه قدّ یک انسان متوسط است. قسمتی از داخل غار با نور خورشید روشن و قسمت های دیگر آن در تاریکی دائمی فرو رفته است.

ولی همین غار تاریک و کوچک شاهد خاطراتی از آشنای صمیمی خود «محمد امین» است که امروز هم مردم به درک آن معنویت، از فضای منور آن غار دیدن کرده و با خواندن نماز و دعا به سوی او می شتابند و با تحمّل رنج های فراوان، خود را به آستانه آن می رسانند و سرگذشت «وحی»

و قسمتی از زندگی آن رهبر بزرگ جهان بشریت را با خود نجوا می کنند. آن غار نیز با زبان حال خود می گوید: این نقطه، عبادتگاه «عزیز قریش» است و او شب ها و روزها پیش از آن که به مقام رسالت برسد، در این جا به سر می برد. حضرت محمد صلی الله علیه و آله این نقطه دور از غوغا را به منظور عبادت و پرستش انتخاب کرده بود و تمام ماه رمضان را در این نقطه می گذراند و در غیر این ماه نیز گاهی به آن جا پناه می برد. خدیجه علیها السلام می دانست که هر وقت عزیز قریش به خانه نیاید، قطعاً در کوه «حراء» مشغول عبادت است و افرادی را که به دنبال او می فرستاد، وی را در آن نقطه در حال تفکر و عبادت می یافتند.

آغاز وحی

فرشته ای از طرف خدا مأمور شد آیاتی چند به عنوان طلیعه و آغاز کتاب هدایت و سعادت برای «امین قریش» بخواند تا او را به کسوت نبوت مفتخر سازد. آن فرشته، همان جبرئیل و آن روز، همان روز «مبعث» بود و در آینده درباره تعیین این روز گفتگو خواهیم کرد.

جای شک نیست که رو به رو شدن با فرشته، آمادگی خاصی می طلبد، تا روح انسان بزرگ و نیرومند نباشد، تاب تحمل بار نبوت و ملاقات فرشته وحی را نخواهد داشت. «امین قریش» این آمادگی را به وسیله عبادت های طولانی، تفکرهای ممتد و عنایات الهی به دست آورده بود.

پس از مدّتی، لذّت بخش ترین ساعات برای او، ساعت خلوت و عبادت در حال تنهایی بود. او به همین حال به سر می برد تا این که در روز مخصوصی، فرشته ای لوحی در برابر او قرار داد و به او گفت: «بخوان!» و او از آن جا که امّی و درس نخوانده بود، پاسخ داد که من توانایی خواندن ندارم، جبرئیل او را سخت فشرد، سپس در خواست خواندن کرد و همان جواب را شنید، فرشته وحی این عمل را سه بار تکرار کرد و پس از سومین بار، ناگهان در خود احساس کرد می تواند لوحی را که در دست فرشته است، بخواند و این آیات را که در حقیقت دیباچه کتاب سعادت بشر به شمار می رود، خواند: «بخوان! به نام پروردگارت که موجودات را آفرید، کسی که انسان را از خون بسته خلق کرد، بخوان و پروردگار تو گرامی است. آن که با قلم تعلیم داد و به آدمی آن چه را که نمی دانست، آموخت.» (۱)

جبرئیل مأوریت خود را انجام داد و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز پس از نزول وحی، از کوه «حراء» پایین آمد و به سوی خانه «خدیجه» رهسپار شد.

آیات فوق، برنامه اجمالی رسول اکرم صلی الله علیه و آله را روشن می کند. بر اساس بیشتر روایات، امیر مؤمنان علی علیه السلام اولین مرد و حضرت خدیجه علیها السلام اولین زنی بود که ایمان و وفاداری خود را نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله اعلام کردند.

ص: ۱۸

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدت سه سال، با تماس های خصوصی، گروهی را به آیین اسلام هدایت کرده بود، ولی سه سال بعد از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از دعوت کردن خویشاوندانش به توحید، به دعوت عمومی پرداخت، این بار با صدای رسا، دعوت عمومی خویش را آشکار ساخت. روزی در نزدیک خانه خدا با صدایی بلند فرمود: یا صباحاه (عرب این کلمه را به جای زنگ خطر به کار می برد و گزارش های وحشت آمیز را نوعاً با این کلمه آغاز می کرد). ندای پیامبر، توجه همه را برانگیخت، گروهی از قبایل مختلف قریش به حضور وی شتافتند، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله رو به جمعیت کرد و فرمود: ای مردم! هر گاه من به شما گزارش دهم که پشت این کوه (صفا) دشمنان شما موضع گرفته اند و قصد جان و مال شما را دارند، آیا مرا تصدیق می کنید؟

همگی گفتند: ما در طول زندگی از تو دروغی نشنیده ایم.

سپس گفت: ای گروه قریش! خود را از آتش نجات دهید. من برای شما در پیشگاه خدا، نمی توانم کاری انجام دهم، من شما را از عذاب دردناک می ترسانم. سپس افزود: موقعیت من، همان موقعیت دیدبانی است که دشمن را از نقطه دوری می بیند و برای نجات قوم خود، به سوی آنها شتافته و با شعار مخصوصی «یا صباحاه» آنان را از این پیشآمد با خبر می سازد.

این سخنان، رمز دعوت و اساس آیین او را می رساند. اگر چه قریش کم

و بیش از آیین او مطلع و آگاه بودند، ولی این جملات، آن چنان ترس در دل آنان افکند که یکی از سران کفر (ابولهب) سکوت مردم را شکست و روی به آن حضرت نمود و گفت: وای بر تو! ما را برای این کار دعوت نموده ای؟ سپس جمعیت متفترق شدند.

آغاز اهانت و آزار قریش

روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت خود را آشکار ساخت و سران قریش را با جمله معروف خود «به خدا اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من بگذارید که از دعوت خویش دست بردارم، از پای نخواهم نشست، تا خدا دین اسلام را رواج دهد یا جان بر سر آن بگذارم» از پذیرفته شدن هر گونه پیشنهاد مأیوس نمود، یکی از اندوهبارترین فصل های زندگی ایشان آغاز گردید، زیرا تا آن روز، «قریش» در برخوردهای خود تقریباً احترام پیامبر صلی الله علیه و آله را حفظ نموده بودند، ولی هنگامی که دیدند محمد صلی الله علیه و آله بر عقیده خود استوار است، تصمیم گرفتند از نفوذ آیین «محمد صلی الله علیه و آله» به هر قیمتی که باشد، جلوگیری کنند و در این راه، از هر وسیله ای استفاده نمایند. لذا انجمن «قریش» به اتفاق آراء رأی داد که با استهزا، آزار و اذیت و تهدید از ادامه کار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جلوگیری نماید.

نخستین هجرت

در پی عملی شدن تصمیمات مشرکان، کار بر مسلمانان دشوار شد. پیامبر که نمی توانست پیروان خود را در چنین وضعی مشاهده کند، به آنان پیشنهاد کرد که به حبشه پناهنده شوند، چرا که پادشاه آن سرزمین، مسیحی و خدا پرست بود. لذا جمعی از مسلمین، مخفیانه راه حبشه را در پیش گرفتند.

مشرکان پس از اطلاع از پناهنده شدن پیروان پیامبر صلی الله علیه و آله به حبشه، عمرو عاص و عبدالله ربیع را با هدایای فراوان نزد نجاشی پادشاه حبشه فرستادند و از او خواستند که مسلمین را به مکه برگرداند. ولی نجاشی پس از ملاقات با مسلمانان که رهبری آنها را جعفر طیار بر عهده داشت، برخلاف نظر اطرافیان خود اعلام کرد که آنها را اخراج نخواهد کرد و آنان می توانند تا هر که وقت بخواهند، در حبشه اقامت کنند.

اعلامیه قریش

سران قریش از نفوذ و پیشرفت حیرت انگیز آیین یکتاپرستی مسلمانان سخت ناراحت و در فکر چاره و راه حلی بودند. اسلام آوردن امثال «حمزه» و تمایل جوانان روشن دل «قریش» و آزادی عمل که در کشور «حبشه» نصیب مسلمانان شده بود، بر حیرت و سرگردانی مشرکان افزوده بود و از اینکه از نقشه های خود بهره ای نمی بردند، سخت اندوهناک بودند. پس به

فکر نقشه دیگری افتاده و خواستند به وسیله «محاصره اقتصادی» که نتیجه آن، بریدن رگ های حیاتی مسلمانان بود، از نفوذ و پخش اسلام بکاهند و پایه گذار و هواداران آیین خدا پرستی را در میان این حصار، نابود سازند. لذا سران مشرکین، عهدنامه ای به خط «منصور بن عکرمه» و امضای هیئت عالی قریش، در داخل کعبه آویزان کرده و سوگند یاد کردند ملت قریش تا دم مرگ طبق مواد زیر رفتار کنند:

۱- هر گونه خرید و فروش با هواداران «محمد» تحریم شود.

۲- ارتباط و معاشرت با آنان اکیداً ممنوع است.

۳- کسی حق ندارد با مسلمانان ارتباط زناشویی برقرار کند.

۴- در تمام پیشآمدها باید از مخالفان «محمد» طرفداری کرد.

متن پیمان با مواد فوق به امضای تمام متنفذان «قریش» رسید و با شدت هرچه تمام تر به مورد اجرا گذارده شد. یگانه حامی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله «ابو طالب» از عموم بنی هاشم دعوتی به عمل آورد و یاری پیامبر را بر دوش آنان گذارد. تصمیم بر این شد که بستگان و هواداران پیامبر صلی الله علیه و آله از محیط مکه بیرون رفته و در درّه ای که در میان کوه های «مکه» قرار داشت و به «شعب ابی طالب» معروف بود، و خانه های محقر و سایه بانهای مختصری در آنجا وجود داشت سکنی گزینند تا از محیط زندگی مشرکان دور باشند.

این محاصره، سه سال تمام طول کشید، فشار و سختگیری به حدّ عجیبی رسید، ناله دلخراش فرزندان بنی هاشم به گوش سنگدلان «مکه»

می رسید، ولی در دل آنها تأثیر نمی کرد. جوانان و مردان با خوردن یک دانه خرما به سر می بردند و گاهی یک دانه خرما را دو نیم می کردند و در تمام این سه سال، فقط در ماه های حرام امنیت کامل در سر تا سر شبه جزیره حکمفرما بود، بنی هاشم از شعب بیرون می آمدند و به داد و ستد مختصری اشتغال می ورزیدند و سپس به داخل درّه رهسپار می شدند. پیشوای بزرگ آنها فقط در همین ماه ها امکان نشر و پخش آیین خود را داشت.

ولی ایادی و عمال سران قریش، در همین ماه ها نیز وسیله آزار و فشار اقتصادی آنها را فراهم می کردند؛ یعنی غالباً در محل داد و ستدها حاضر می شدند و هنگامی که مسلمان ها می خواستند چیزی بخرند، سریع به قیمت گرانتری آن را خریداری کرده و از این راه امکان خرید را از مسلمانان سلب می نمودند.

محاصره اقتصادی قریش، با مقاومت مسلمانان، در هم شکسته شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پس از سه سال تبعید و رنج، از «شعب ابی طالب» بیرون آمده و راه خانه های خود را در پیش گرفتند. خرید و فروش با مسلمانان آزاد گردید و می رفت که وضع مسلمانان سر و سامانی پیدا کند که ناگهان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با واقعه بسیار تلخی یعنی رحلت ابوطالب مواجه گردید. اندازه تأثیر این حادثه در آن لحظه حساس، با هیچ مقیاس و ترازویی قابل سنجش نبود؛ زیرا رشد و نمو یک ایده و فکر در سایه دو عامل است: آزادی بیان و قدرت دفاعی که از حملات ناجوانمردانه دشمن جلوگیری

کند. اتفاقاً در لحظه ای که مسلمانان از آزادی عقیده برخوردار شدند، عامل دَوم را از دست دادند؛ یعنی یگانه حامی و مدافع اسلام، از میان آنان رخت بر بست و رخ در نقاب خاک کشید.

در آن روز، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حامی و مدافعی را از دست داد که از سنّ هشت سالگی تا آن روز که پنجاه سال از عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله می گذشت، حفاظت و حراست او را بر عهده داشت و پروانه وار گرد شمع وجود او می گشت و تا روزی که «محمّد صلی الله علیه و آله» صاحب در آمدی شد، هزینه زندگی او را می پرداخت و او را بر خود و فرزنداناش مقدم می داشت.

معراج

در یکی از شب ها، پیامبر بزرگ اسلام، می خواستند پس از ادای فریضه، به استراحت پردازند، ولی ناگهان صدای آشنایی را شنید. آن صدا، صدای «جبرئیل» امین وحی بود که به او فرمود: امشب سفری در پیش است و من مأمورم که با شما همراه شوم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سفر با شکوه خود را از خانه «امّ هانی»، (خواهر امیرمؤمنان علیه السلام) آغاز کرد، و به سوی «بیت المقدّس» واقع در کشور اردن که آن را «مسجد اقصی» نیز می نامند، روانه شد و در مدّت بسیار کوتاهی در آن نقطه پایین آمد و از نقاط مختلف مسجد و «بیت اللحم» که زادگاه حضرت مسیح است و منازل انبیاء و آثار و جایگاه آنها دیدن به عمل آورد و در برخی از منازل، دو رکعت نماز گزارد.

آنگاه از همان نقطه به سوی آسمان ها پرواز نمود، ستارگان و نظام جهان بالا را مشاهده کرد و با ارواح پیامبران و فرشتگان آسمانی سخن گفت و از مراکز رحمت و عذاب (بهشت و دوزخ) بازدید نمود، درجات بهشتیان و اشباح دوزخیان را از نزدیک مشاهده فرموده و در نتیجه از رموز هستی و اسرار جهان آفرینش و وسعت عالم خلقت و آثار قدرت بی پایان خدا کاملاً آگاه گشت، سپس به سیر خود ادامه داد و به «سدره المنتهی» رسید. در این هنگام، برنامه وی پایان یافت، سپس مأمور شد از راهی که پرواز نموده بود، بازگردد. در هنگام مراجعت نیز در بیت المقدس فرود آمد و سپس راه مکه و وطن خود را در پیش گرفت.

در بین راه به کاروان تجارتی قریش برخورد کرد، در آن هنگام آنان شتر خود را گم کرده بودند و به دنبال آن می گشتند، از آبی که در میان ظرف آنها بود، قدری نوشیدند و باقیمانده را بر روی زمین ریختند و بنا به روایتی روپوشی روی آن گذاردند و از مرکب خود در خانه «امّ هانی» پیش از طلوع فجر پایین آمدند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای اولین بار راز خود را به «امّ هانی» گفت و در روز همان شب، در مجامع و محافل قریش، پرده از راز خود برداشت. قضیه شب معراج و سیر شگفت انگیز او که در فکر قریش، امری ممتنع و محال بود، در تمام مراکز دهان به دهان گشت و سران «قریش» را بیش از همه عصبانی کرد.

قریش به عادت دیرینه خود به تکذیب او برخاستند و گفتند: اکنون در مکه کسانی هستند که «بیت المقدس» را دیده اند، اگر راست می گویی کیفیت ساختمان آنجا را تشریح کن! پیامبر نه تنها خصوصیات ساختمان بیت المقدس را تشریح کرد، بلکه حوادثی که در میان مکه و بیت المقدس رخ داده بود را نیز بازگو کرده، و فرمود: در میان راه به کاروان فلان قبیله برخورد نمودم که شتری از آنها گم شده بود و در میان اثاثیه آنها ظرفی پر از آب بود و من از آن آب نوشیدم و سپس آن را پوشانیدم و در نقطه ای به گروهی برخورددم که شتری از آنها رمیده و دست آن شکسته بود.

«قریش» گفتند: از کاروان قریش خبر ده!

فرمود: آنها را در «تنعیم» (ابتدای حرم) دیدم و شتر خاکستری رنگی در پیشاپیش آنها حرکت می کرد و کجاوه ای روی آن گذارده بودند و اکنون وارد شهر مکه می شوند.

قریش از این خبرهای قطعی سخت عصبانی شدند و گفتند: اکنون صدق و کذب گفتار او برای ما معلوم می شود. چیزی نگذشت که طلایه دار کاروان «ابوسفیان» پدیدار شد و مسافری، جزئیات گزارش های آن حضرت را تأیید نمودند.

سفر به طائف

پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از رحلت ابوطالب بر اثر آشفتهگی محیط «مکه» تصمیم

گرفتند به محیط دیگری بروند. «طائف» در آن روز، مرکزیت خوبی داشت، لذا یکه و تنها به طائف سفر کردند و با سران قبیله «ثقیف» تماس گرفته و آیین خود را به آنها عرضه داشت. حضرت پس از ورود به خاک طائف با اشراف و سران قبیله مزبور، ملاقات نمودند و آیین توحید را تشریح کرد و آنها را به نصرت و معاونت خود دعوت نمود. ولی سخنان پیامبر کوچک ترین تأثیری در آنها نکرد و گفتند: هرگاه تو برگزیده خدا باشی، ردّ گفتار تو وسیله عذاب است و اگر در این ادعا دروغگو باشی، شایسته سخن گفتن نیستی.

رسول خداصلی الله علیه وآله از این منطق پوشالی و کودکانه آنها فهمید که مقصودشان، شانه خالی کردن است. از جای خود برخاست و از آنها خواست که سخنان وی را با افراد دیگر در میان نگذارند، زیرا ممکن بود که افراد پست و رذل قبیله «ثقیف» بهانه ای به دست آورند و از غربت و تنهایی او سوء استفاده نمایند، ولی اشراف قبیله به این تذکر احترامی نگذارند و کودکان، ولگردان و ساده لوحان را تحریک کردند که بر ضدّ پیامبر شورش کنند، ناگهان پیامبرصلی الله علیه وآله خود را در میان انبوهی از جاهلان دید که از هر وسیله ای می خواهند بر ضدّ او استفاده کنند.

بازگشت به مکه

غائله تعقیب پیامبر خداصلی الله علیه وآله، با پناهنده شدن ایشان به باغ فرزندان

«ربیعہ» پایان یافت، ولی او باید به مکه باز گردد، با وجود این بازگشت وی نیز خالی از اشکال نبود، زیرا یگانه مدافع او، رخت از این جهان بر بسته است و ممکن است هنگام ورود به مکه، از طرف بت پرستان دستگیر و خون او ریخته شود. لذا با ضمانت و کمک یکی از بزرگان مکه به نام «مطعم بن عدی» شبانه وارد مکه شد، «مطعم» عرض کرد: اکنون که شما در پناه ما هستید باید قریش از این موضوع با خبر شوند، و برای اعلام آن، لازم است تا مسجد الحرام همراه ما باشید. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رأی او را پسندید و آماده حرکت شد. مطعم دستور داد که فرزندان مسلح شوند و در اطراف پیامبر قرار گیرند و به مسجد وارد شوند، ورود آنان به مسجد الحرام بسیار جالب توجه بود. ابوسفیان که مدت ها در کمین رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، از دیدن این منظره سخت ناراحت شد ولی از تعرض به او منصرف شد.

مطعم و فرزندان وی منتظر شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع به طواف کرد و پس از پایان طواف، راه خانه خود را پیش گرفت و رفت.

تقریباً در نخستین سال هجرت بود که «مطعم» در مکه در گذشت و خبر مرگ او به مدینه رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله نیکی او را یادآوری کرد. در جنگ «بدر» که قریش با دادن تلفات سنگین و اسیران زیاد، شکست خورده به سوی مکه برمی گشتند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به یاد مطعم افتاد و فرمود: اگر «مطعم» زنده بود و از من تقاضا می کرد که همه اسیران را آزاد کنم و یا به او ببخشم، تقاضای او را رد نمی کردم.

مدتی پس از سفر طائف، پیامبر صلی الله علیه و آله در موسم حج با شش نفر از قبیله خزرج که اهل یثرب بودند، ملاقات نمود و به آنها گفت: شما با یهود هم پیمان هستید؟ گفتند: بلی! فرمود: بنشینید تا با شما سخن بگویم! آنان نشستند و سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنیدند. پیامبر صلی الله علیه و آله آیاتی از قرآن را تلاوت فرمود، سخنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله تأثیر عجیبی در آنها به وجود آورد و در همان مجلس ایمان آوردند. چیزی که به گرایش آنان به اسلام کمک کرد، این بود که از یهودیان شنیده بودند که پیامبری از نژاد عرب که مروج آیین توحید خواهد بود و حکومت بت پرستی را منقرض خواهد ساخت، به زودی مبعوث خواهد شد. لذا با خود گفتند: قبل از آنکه یهود از ما پیشی بگیرند ما او را یاری کنیم و به این وسیله بر دشمنان پیروز شویم.

گروه مزبور رو به پیامبر کرده و گفتند: میان ما آتش جنگ همواره فروزان است، امید است که خداوند به سبب آیین پاک تو، آن را فرو نشانند، ما اکنون به «یثرب» برمی گردیم و آیین تو را عرضه می داریم. اگر همگی بر پذیرفتن آن اتفاق نمودند، کسی برای ما گرامی تر از شما نیست. این شش نفر فعالیت پی گیری برای انتشار اسلام در یثرب را شروع کردند تا آنجا که خانه ای نبود که صحبت از پیامبر در آنجا نباشد.

تبلیغات پیگیر این شش نفر، اثر بسیار خوبی بخشید و سبب شد که گروهی از اهل یثرب به آیین توحید گرویدند و در سال دوازدهم «بعثت»

یک گروه دوازده نفری، از مدینه حرکت کردند و دور از چشم مشرکان، با رسول اکرم صلی الله علیه و آله در «عقبه» ملاقات نموده و نخستین پیمان اسلامی را به وجود آوردند. معروفترین این دوازده تن، اسعد بن زراره و عباده بن صامت بودند.

دومین پیمان عقبه

پس از این رویداد، اسلام در یثرب رونق بیشتری یافت. شور و هیجان غریبی در مسلمانان «مدینه» حکمفرما شد، آنان لحظه شماری می کردند که بار دیگر موسم «حج» فرا رسد و ضمن برگزاری مراسم حج، رسول خداصلی الله علیه و آله را از نزدیک زیارت کنند و آمادگی خود را برای هر گونه خدمت ابراز داشته، دایره پیمان را از نظر کمیت و کیفیت شرایط گسترش دهند.

کاروان حج مدینه که بالغ بر پانصد نفر بود حرکت کرد. در میان کاروان، هفتاد و سه تن مسلمان که دو تن از آنها زن بودند، وجود داشت و بقیه آنها بی طرف یا متمایل به اسلام بودند، گروه مزبور با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مکه ملاقات نمودند و برای انجام دادن مراسم بیعت، فرصت خواستند. پیامبرصلی الله علیه و آله فرمود: محلّ ملاقات «منی شب سیزدهم ذی الحجه هنگامی که دیدگان مردم به خواب رود، در پایین «عقبه» است.

به دنبال پیمان دوم، اسلام در یثرب استقرار یافت. اصحاب پیامبر که از فشار و آزار مشرکان به ستوه آمده بودند، با اشارت رسول خداصلی الله علیه و آله به

بهبان‌های گوناگونی از «مکه» بیرون رفته و راه «یثرب» را پیش گرفتند.

هنوز در آغاز مهاجرت بود که قریش به راز مسافرت آنان پی برده و از هر گونه نقل و انتقال جلوگیری کردند و تصمیم گرفتند که به هر کس دست یابند، از راه بازگردانند و شخصی که با زن و فرزند خود مهاجرت کند، هر گاه همسرش قرشی باشد، از بردن خانواده اش ممانعت کنند. ولی با وجود این از ریختن خون بیهناک بودند و حدود آزار را، از دایره حبس و شکنجه بیرون نبرده بودند.

خوشبختانه فعالیت های قریش مثمر ثمر واقع نشد و سرانجام عده زیادی از چنگال قریش نجات یافتند و به یثرب پیوستند و کار به جایی رسید که از مسلمانان در مکه، جز پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و عده ای از مسلمانانی که بازداشت شده و یا بیمار بودند، کس دیگری در آنجا باقی نماند.

در این هنگام، گرد آمدن مسلمانان در «یثرب» قریش را بیش از پیش به وحشت انداخت، لذا برای درهم شکستن اسلام، تمام سران قبیله در «دار الندوه» جلسه کردند و برای علاج موضوع، طرح هایی پیشنهاد شد؛ ولی هیچ یک از آنها خالی از اشکال نبود. «ابو جهل» و به نقلی پیرمردی نجدی گفت: راه منحصر و خالی از اشکال این است که از تمام قبایل، افرادی انتخاب شوند و شبانه به طور دسته جمعی به خانه او حمله ببرند و او را قطعه قطعه کنند تا خون او در میان تمام قبایل پخش گردد بدیهی

است که در این صورت بنی هاشم قدرت نبرد با تمام قبایل را نخواهد داشت. این فکر به اتفاق آرا تصویب شد و افراد تروریست انتخاب گردیدند و قرار شد که چون شب فرار رسد، آن افراد مأموریت خود را انجام دهند.

هجرت سرنوشت ساز

فرشته وحی، پیامبر را از نقشه شوم مشرکان آگاه ساخت و او را مأمور به مهاجرت نمود. رسول خداصلی الله علیه و آله دستور داد که علی علیه السلام در بستر وی بخوابد تا مشرکان تصور کنند که پیامبر بیرون نرفته و در خانه است و در نتیجه تنها به فکر محاصره خانه او باشند و عبور و مرور را در کوچه ها و اطراف مکه آزاد بگذارند.

پرده های تیره شب، یکی پس از دیگری عقب رفت، شور و شوق غریبی در مشرکان پیدا شده و تصور می کردند که به زودی به هدف خود خواهند رسید. در حالی که دست هایشان به قبضه شمشیر بود، با شور و شوق خاصی وارد حجره پیامبرصلی الله علیه و آله شدند، مقارن این حال، علی علیه السلام سر از بالش برداشت و پارچه ای را که روی خود کشیده بود، کنار زد و با کمال خونسردی فرمود: چه می گوئید؟ گفتند: محمد کجاست؟ علی علیه السلام فرمود: او اکنون در خانه نیست.

مراحل ابتدایی نقشه نجات پیامبرصلی الله علیه و آله به خوبی پیش رفت. پیامبر

اکرم صلی الله علیه وآله در دل شب، به غار «ثور» پناه برد و نقشه توطئه چینیان را خنثی نمود. او کوچک ترین اضطرابی را در خود احساس نمی کرد، حتی همسفرش را در لحظات حسّاس با جمله «لَا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»، «غم مخور! خدا با ماست» تسلی می داد. سه شبانه روز از عنایات خداوند بزرگ بهره مند بودند. در این مدّت بنا به نقل شیخ طوسی در امالی؛ علی علیه السلام و هند بن ابی هاله (فرزند خدیجه) و بنا به نقل بسیاری از مورّخان عبداللّه بن ابی بکر و عامر بن فهیره (چوپان گوسفندان ابو بکر)، شرفیاب حضور رسول اکرم صلی الله علیه وآله می شدند.

خروج از غار

علی علیه السلام به دستور پیامبر صلی الله علیه وآله، سه شتر به همراه راهنمایی امین، به نام «اریقط» در شب چهارم به طرف غار فرستاد. نعره شتر به گوش رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید، پیامبر همراه با همسفر خود از غار بیرون آمده و سوار بر شتر شده، از قسمت جنوبی مکه روی خط ساحلی با طی منازلی که تمام خصوصیات آنها در سیره ابن هشام و پاورقی تاریخ ابن اثیر قید شده است، عازم یثرب گردیدند.

پیامبر که قبل از بعثت به محمّد امین معروف بود بسیاری از مردم امانت های خود را نزد آن حضرت می سپردند، لذا علی علیه السلام پس از مهاجرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله در نقطه ای از مکه ایستاد و گفت: هر کس امانت و سپرده ای نزد محمّد صلی الله علیه وآله دارد، بیاید آن را از من بگیرد. کسانی که نزد پیامبر صلی الله علیه وآله امانتی

داشتند، با دادن نشانه و علامت، امانت های خود را پس گرفتند. آن گاه طبق سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله زنان هاشمی، از آن جمله، دختر پیامبر فاطمه علیها السلام و مادر خود فاطمه دختر اسد و مسلمانانی را که تا آن روز موفق به مهاجرت نشده بودند، همراه خود به «مدینه» آورد. علی علیه السلام در نیمه های شب از طریق «ذی طوی» عازم مدینه گردید.

اولین مسجد در اسلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دوازدهم ربیع الاول وارد دهکده قبا شدند و در طی چند روز اقامت در این مکان، مسجدی را در آن جا بنا کردند که اینک مسجد قبا خوانده می شود. علی علیه السلام و همراهانش نیز در این مدت به پیامبر پیوستند. قبیله بنی عمر و بنی عوف اصرار داشتند که در «قبا» اقامت گزینند و عرض کردند ما افراد کوشا و نیرومند و مدافعی هستیم، ولی رسول اکرم صلی الله علیه و آله نپذیرفت.

قبیله های «اوس و خزرج» از مهاجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله آگاه شدند، لباس و سلاح بر تن کرده و به استقبال او شتافتند. دور ناچه او را احاطه نموده، در مسیر راه، رؤسای طوایف زمام ناچه را گرفته، هر کدام اصرار می ورزیدند که در نقطه آنها وارد گردند، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: از پیشروی مرکب جلوگیری نکنید، او در هر کجا که زانو بزند، من همان جا پیاده خواهم شد.

ناچه پیامبر در زمین وسیعی که متعلق به دو طفل یتیم به نامهای سهل

و سهیل بود و تحت حمایت و سرپرستی «اسعد بن زراره» به سر می بردند و آنجا مرکز خشک کردن خرما و زراعت بود، زانو زد. خانه «ابو ایوب» در همان نزدیکی ها بود. مادر وی از فرصت استفاده کرده، اثاثیه پیامبر را به خانه خود برد. نزاع و پافشاری برای بردن پیامبر صلی الله علیه و آله آغاز گردید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزاع آنها را قطع کرد و فرمود: **أَيْنَ الرَّحْلِ؟** لوازم سفر من کجاست؟ گفتند مادر ابو ایوب آنها را به خانه خود برده است. پیامبر فرمود: **«الْمَرْءُ مَعَ رَحْلِهِ»**، مرد به جایی می رود که اثاث سفر او در آنجاست و اسعد بن زراره ناچه رسول خدا صلی الله علیه و آله را به منزل خود برد.

مسجد، مرکز حکومت اسلامی

زمینی که شتر رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا زانو زد، به قیمت ده دینار برای ساختمان مسجد خریداری گردید. تمام مسلمانان در ساختن و فراهم کردن وسایل ساختمانی شرکت کردند، حتی رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز مانند سایر مسلمانان از اطراف سنگ می آورد. «اسید بن حضیر» جلو رفت و عرض کرد: **یا رسول الله!** اجازه دهید، من بیرم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برو سنگ دیگری بیاور. ایشان به این طریق، گوشه ای از برنامه عالی خود را نشان دادند که من مرد کردارم نه گفتار.

هنوز چند ماه از هجرت پیامبر اسلام به مدینه نگذشته بود که بهانه جویی ها از طرف یهودیان آغاز شد: «محمّد مدعی است که آیین او، شریعت های گذشته را نسخ کرده است؛ در حالی که او هنوز قبله مستقلی ندارد و به قبله یهود نماز می گزارد.»

شنیدن این خبر، بر پیامبر صلی الله علیه و آله گران آمد و در انتظار دستوری در این زمینه بود. درست در هفدهمین ماه هجرت دستور مؤکد آمد که قبله مسلمانان از این به بعد کعبه است و در اوقات نماز، باید متوجه مسجد الحرام گردند.

امین وحی در حالی که پیامبر دو رکعت از نماز ظهر را خوانده بود، فرود آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله را مأمور کرد که به سوی مسجد الحرام متوجه گردد و طبق برخی از روایات دست پیامبر را گرفته، متوجه مسجد الحرام نمود، زنان و مردانی که در مسجد بودند، از او پیروی کرده و از آن روز، کعبه، قبله مستقل مسلمانان اعلام گردید.

در نیمه جمادی الاوّل سال دوّم هجرت، گزارشی به مدینه رسید که کاروان قریش به سرپرستی «ابوسفیان» از مکه به سوی شام می رود. پیامبر صلی الله علیه و آله برای تعقیب کاروان تا ذات العشیره رفتند و تا اوایل ماه دیگر، در همان نقطه توقف کردند، ولی به کاروان دسترسی پیدا نکردند. هنگام بازگشت کاروان، تقریباً معین بود، زیرا کاروان قریش اوایل پاییز از شام به مکه باز می گشت.

در این حال گزارش رسید که مردم مکه برای حفاظت کاروان از مکه بیرون آمده و در همین حوالی تمرکز یافته اند. با وجود اینکه لشکر اسلام آمادگی رویارویی با یک سپاه مجهز را نداشت، پیامبر صلاح را در آن دید که عقب نشینی نکنند. فرمانده سپاه اسلام، شورای جنگی تشکیل داد. و در ابتدا دو تن از صحابه معروف که نامشان در تاریخ ثبت شده است، نظر دادند که ما آمادگی جنگیدن با آنان را نداریم. در این حال، مقداد برخاست و گفت: ما مانند اصحاب موسی نیستیم. بلکه حاضریم در رکاب شما بجنگیم. پیامبر صلی الله علیه و آله از شنیدن سخنان مقداد خوشحال شد و در حق او دعا کرد.

صفوف حق و باطل روبرو می شوند

برای نخستین بار صفوف حق و باطل در «وادی بدر» با یکدیگر روبرو شدند. نفرات سپاه حق، از سیصد و سیزده نفر تجاوز نمی کرد، در صورتی که ارتش باطل سه برابر آنها بود. تجهیزات مسلمانان از هر نظر کامل نبود و وسایل حمل و نقل آنها در حدود هفتاد شتر و چند رأس اسب بود، در حالی که دشمن با تمام قوا و نیرو برای کوبیدن اسلام آماده شده بود.

روش دیرینه اعراب در آغاز جنگ، نبرد تن به تن بود. سپس حمله عمومی آغاز می شد. پس از کشته شدن «اسود مخزومی» سه نفر از دلاوران نامی قریش از صفوف قریش بیرون آمدند و مبارز طلبیدند، این سه نفر عبارت بودند از: «عتبه»، و برادر او «شبهه»، فرزندان «ربیع» و فرزند عتبه

«ولید» و هر سه نفر غرق سلاح بودند. در وسط میدان غرش کنان اسب دوانیده هم‌آورد طلبیدند.

سه جوان رشید از جوانان انصار به نامهای: «عوف» «معوذ» «عبدالله رواحه» برای نبرد با آنان از صفوف مسلمانان بیرون آمدند. «عتبه» وقتی دانست که آنان از جوانان مدینه هستند، گفت: ما با شما کاری نداریم. سپس یک نفر فریاد زد: محمد! کسانی که از اقوام ما و هم شأن ما هستند، آنها را به سوی ما بفرست.

رسول خداصلی الله علیه و آله به «عبیده» و «حمزه» و «علی» رو کرد و فرمود: برخیزید! سه افسر دلاور سر و صورت پوشانیده روانه رزمگاه شدند، هر سه نفر خود را معرفی کردند، «عتبه» هر سه نفر را برای مبارزه پذیرفت و گفت: شما هم شأن ما هستید.

در مرحله نبرد تن به تن دلاوران قریش مغلوب شدند و به دنبال آن، سپاه مکه حمله عمومی را آغاز کردند، ولی بر خلاف پیش بینی ها، در این مرحله نیز مسلمانان پیروز شدند.

در این نبرد، چهارده نفر از مسلمانان شهید و هفتاد نفر از قریش کشته و هفتاد نفر اسیر گشتند که از سران آنها: نضر حارث، عقبه معیط، ابو غره، سهیل عمرو، عبار، ابوالعاص (داماد پیامبر) بودند.

یک سال بعد، مکیان، لشگری آراستند تا با ریشه کن کردن اسلام، انتقام شکست ناباورانه خود را در جنگ بدر بازستانند. بامداد روز هفتم شوال سال سوم هجرت، نیروهای اسلام در برابر نیروهای مهاجم و متجاوز قریش صف آرایی کردند. ارتش توحید، نقطه ای را اردوگاه قرار داد که از پشت سر به یک مانع و حافظ طبیعی یعنی «کوه احد» محدود می گشت، ولی در وسط کوه احد شکاف و بریدگی خاصی بود، که احتمال می رفت لشکر دشمن، کوه احد را دور بزنند و از وسط آن شکاف، در پشت اردوگاه اسلام ظاهر گردد و از عقب جبهه، مسلمانان را مورد حمله قرار دهند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای دفع این خطر دو دسته تیر انداز را روی تپه ای مستقر ساخت و به فرمانده آنها «عبدالله جبر» چنین خطاب کرد: شما با پرتاب کردن تیر، دشمن را برانید، نگذارید از پشت سر وارد جبهه گردند و ما را غافلگیر سازند، ما نیز چه در نبرد غالب باشیم یا مغلوب، شما این نقطه را خالی نگذارید.

نبرد آغاز گشت، ابن هشام در سیره خود می نویسد: جنگ به وسیله ابو عامر که از فراریان مدینه بود، آغاز گردید. او از قبيله اوس بود، ولی بر اثر مخالفت با اسلام از مدینه به مکه پناهنده شده بود و پانزده نفر از اوسیان با وی همراه بودند. او تصور می کرد که اگر «اوسیان» او را ببینند، دست از یاری پیامبر برمی دارند و لذا در این راه پیشقدم شد. ولی وقتی با مسلمانان

روبرو گردید، با طعن و بدگویی ایشان مواجه شد و پس از جنگ، مختصری از جبهه دوری گزید. فداکاری چند سرباز در نبرد احد میان تاریخ نویسان مشهور و معروف است و فداکاری های علی علیه السلام در میان آنها بیشتر شایسته تقدیر است.

ابن عباس می گوید: «همواره پرچمدار سپاه، از افراد ورزیده و با استقامت انتخاب می گردید و در نبرد احد، پرچم مهاجران در دست علی علیه السلام بود و به نقل بسیاری از مورخان، پس از کشته شدن «مصعب بن عمیر» که پرچمدار مسلمانان بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم را به دست علی علیه السلام داد، و علت اینکه نخست مصعب حامل پرچم بود، شاید این بوده که وی از قبیله بنی عبدالدار بود و پرچمداران قریش نیز از این قبیله بودند.»

چیزی نگذشت که در پرتو جانبازی سرداران رشید اسلام، مانند علی علیه السلام، حمزه، ابودجانه و زبیر، لشکر قریش شکست خورده و با فضاحت عجیبی پا به فرار گذاردند و افتخاری بر افتخارات سربازان اسلام افزوده شد.

لحظه ای که ارتش قریش سلاح و متاع خود را در میدان به زمین گذارد و برای حفظ جان خود از همه چیز صرف نظر نموده و پا به فرار گذاشتند، گروه انگشت شماری از افسران ارشد اسلام که بیعت خود را بر اساس بذل جان نهاده بودند، به تعقیب دشمن در خارج از میدان نبرد پرداختند، ولی اکثریت آنها، از تعقیب دشمن صرف نظر نموده و سلاح به زمین نهاده و به

گردآوری غنایم مشغول شدند و به گمان خود کار را پایان یافته تصوّر کردند.

نگهبانان درّه پشت جبهه، فرصت را مغتنم شمرده با خود گفتند: توقّف ما در اینجا بی جاست، ما نیز در گردآوری غنایم شرکت کنیم. فرمانده آنها گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله دستور داده است که ما این مکان را ترک نکنیم، خواه ارتش اسلام غالب باشد یا مغلوب. اکثر نگهبانان تیرانداز، در برابر دستور فرمانده خود مقاومت کرده و گفتند: توقّف ما در اینجا بی ثمر است و منظور پیامبر جز این نبوده که ما در حال جنگ این درّه را نگهبانی کنیم و اکنون نبرد پایان یافته است. بر اساس این تحلیل باطل، چهل تن از جایگاه نگهبانی فرود آمدند و جز ده نفر در آنجا باقی نماندند.

خالد بن ولید که قهرمان شجاع و جنگ آزموده آنان بود، از آغاز نبرد می دانست که دهانه دهلیز کلید پیروزی شان است و چند بار اراده کرد که از آنجا وارد پشت جبهه جنگ شود؛ ولی با تیراندازان روبرو گردید. این بار از کمی افراد نگهبان استفاده کرد و سربازان خود را به پشت سر نیروهای اسلام رهبری نمود و با یک حمله دورانی، توأم با غافلگیری، در پشت سر مسلمانان ظاهر گردید. مقاومت گروه کمی که روی تپه مستقر بودند، سودی نبخشید؛ حتّی تمام آن ده نفر، پس از فداکاری های زیاد، به وسیله سربازان خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل کشته شدند. چیزی نگذشت که مسلمانان غیر مسلّح و غفلت زده از پشت سر، زیر حمله سخت دشمن مسلّح قرار گرفتند.

خالد، پس از آنکه نقطه حساس را تصرف کرد، ارتش شکست خورده قریش را که در حال فرار بودند، برای همکاری دعوت نمود و با فریادها و نعره های زیاد، روح مقاومت و استقامت قریش را تقویت کرد. چیزی نگذشت که بر اثر از هم پاشیدگی صفوف مسلمانان، ارتش قریش، سربازان اسلام را احاطه کرده و مجدداً جنگ و نبرد میان آنان آغاز گردید.

خبر کشته شدن پیامبر

«لیثی» رزمنده شجاع قریش، به پرچمدار رشید اسلام «مصعب بن عمیر» حمله کرد و پس از ضربات زیادی که میان آنها رد و بدل شد، پرچمدار اسلام کشته شد. از آنجا که صورت سربازان اسلام پوشیده بود، وی به گمان اینکه مقتول، پیامبر اسلام است، بی اختیار فریاد زد: «أَلَا قَدْ قُتِلَ مُحَمَّدٌ»، هان ای مردم! محمد کشته شد. این خبر دروغ، دهان به دهان میان ارتش قریش و سپاه اسلام انتشار یافت و سران قریش به قدری خوشحال شدند که صدای آنها در سر تا سر میدان طنین انداز گشت، و همه فریاد می زدند: أَلَا قَدْ قُتِلَ مُحَمَّدٌ.

انتشار این خبر بی اساس، باعث جرأت دشمن گردید و لشکر قریش موج آسا به حرکت در آمد، این خبر به همان اندازه که در تقویت روحیه لشکر دشمن تأثیر گذاشت، چند برابر آن، روحیه مجاهدان اسلام را تضعیف نمود. به طوری که اکثریت قابل ملاحظه ای از مسلمانان دست از

جنگ کشیده و به کوه ها پناه بردند و جز گروه انگشت شماری در میدان باقی نماندند. ولی فداکاریهای همین گروه اندک، موجب نجات جان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شد.

در این جنگ، هفتاد تن از مسلمانان به شهادت رسیدند که در رأس آنها عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت حمزه سیدالشهدا بود. وی به تحریک هند همسر ابوسفیان به دست غلامی به نام وحشی کشته شد. پس از پایان جنگ، هند بدن حمزه را تکه تکه کرده، جگر او را به دندان گرفت.

غزوه احزاب

دو سال بعد از واقعه احد، نیروهای مشرک عرب و یهود در نبرد بر ضد اسلام بسیج شدند و با تشکیل دادن اتحادیه نظامی نیرومندی، قریب به یک ماه، مدینه را محاصره کردند. از آنجا که در این غزوه، احزاب و دسته های مختلفی شرکت داشتند، و مسلمانان برای جلوگیری از پیشروی دشمن، اطراف مدینه را به صورت خندق در آورده بودند، این غزوه را، جنگ «احزاب» و گاهی جنگ «خندق» نیز می نامند.

آتش افروزان این جنگ، سران یهود «بنی النضیر» و گروهی از «بنی وائل» بودند. ضربت محکمی که یهودان «بنی النضیر» از مسلمانان خورده بودند و به اجبار مدینه را ترک کرده و در خیبر مسکن گزیده بودند، موجب شد که نقشه دقیقی برای برانداختن اساس اسلام بریزند و به راستی، نقشه

عجیبی کشیده، مسلمانان را با دسته های گوناگونی روبرو ساختند که در طول تاریخ عرب بی سابقه بود. در این نقشه، گروه های بیشمار اعراب، از کمک های مالی و اقتصادی یهودیان برخوردار بوده و همه گونه وسایل جنگی را برای ارتش مخالف اسلام فراهم ساختند.

همان طور که گفته شد، مسلمانان با حفر خندقی در اطراف مدینه، جلوی تهاجم سپاه دشمن را گرفتند. مشرکان که با مشکل جدیدی رو به رو شده بودند، تصمیم گرفتند مدینه را محاصره کرده تا مسلمین تسلیم شوند. در طول این مدت، روزی چند تن از دلاوران سپاه شرک از خندق عبور کرده، مبارز می طلبیدند. مشهورترین این افراد، «عمرو بن عبدود» بود که در میان اعراب به شجاعت و شهامت معروف بود. در لشکر اسلام در برابر رجزخوانی های او کسی جز امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر به پاسخ گویی نشد.

هنگامی که قهرمان سپاه اسلام و پهلوان نامی سپاه شرک در برابر هم قرار گرفتند، پیامبر جمله تاریخی خود را فرمود: «برز الإیمان کله إلى الشکر کله» تمام ایمان در برابر تمام شرک قرار گرفت.

امیرالمؤمنین علیه السلام در ابتدا عمرو را به اسلام دعوت کرد، ولی وی نپذیرفت و جنگ آغاز شد. اگر چه عمرو توانست ضربتی بر سر علی علیه السلام وارد آورد، ولی در نهایت مغلوب شد و به خاک افتاد. قهرمانان دیگر سپاه کفر، وقتی این صحنه را دیدند، فرار را بر قرار ترجیح دادند و بدین ترتیب افتخار بزرگی بر افتخارات لشکر اسلام افزوده شد.

به تدریج روحیه مشرکان تضعیف و بین آنان تفرقه ایجاد شد و گروه های تشکیل دهنده سپاه کفر پراکنده شدند و محاصره پایان یافت. پس از پایان غائله، پیامبر به سراغ پیمان شکنان یهود رفت و آنان را به سزای کارشان رساند.

یک سفر مذهبی و سیاسی

سال ششم هجرت، با حوادث تلخ و شیرین خود در حال سپری شدن بود که ناگهان پیامبر در رؤیای شیرینی دید که مسلمانان در «مسجد الحرام» مشغول انجام فرایض حج هستند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواب خود را برای یاران خویش تعریف کرد و فرمود: به زودی به آرزوی خود خواهید رسید. چیزی نگذشت که به مسلمانان دستور داد که آماده سفر حج شوند و از قبایل مجاور که هنوز به حال شرک باقی بودند، دعوت نمود که امسال با مسلمانان همسفر شوند و در تمام نقاط عربستان انتشار داد که مسلمانان در ماه «ذی القعدة» به سوی مکه حرکت می کنند.

پیامبر صلی الله علیه و آله جوانب موضوع را بررسی نمود و دستور حرکت داد و با هزار و چهار صد و یا هزار و ششصد و یا هزار و هشتصد نفر در نقطه ای به نام «ذو الحلیفه» احرام بست. هفتاد شتر برای قربانی تعیین نموده، آنها را نشانه گذاری کرد و بدین وسیله هدف خود را از این سفر آشکار ساخت که فقط قصد انجام حج را دارد.

در میان راه، قریش نمایندگان متعددی حضور پیامبر فرستادند تا هدف او را از این مسافرت به دست آورند. «بُدیل» خزاعی با چند تن از شخصیت های قبیله «خزاعه» به نمایندگی از جانب «قریش» با پیامبر تماس گرفتند، پیامبر به آنها فرمود: «من برای جنگ نیامده ام، آمده ام خانه خدا را زیارت کنم».

نمایندگان برگشتند و حقیقت را به گوش سران قریش رسانیدند. ولی سران قریش، سخنان آنها را نپذیرفتند و گفتند: «به خدا سوگند! ما نخواهیم گذارد او وارد مکه شود، هر چند برای زیارت خانه خدا آمده باشد».

مذاکرات متعدد مکیان با پیامبر سبب شد که یک قرارداد کلی و وسیعی میان مسلمانان و قریش بسته شود. سهیل، نماینده مشرکان در شرایط و خصوصیات پیمان، فوق العاده سختگیری می کرد و گاهی کار به جایی می رسید که نزدیک بود رشته مذاکرات صلح پاره شود، ولی از آنجا که طرفین به صلح و مسالمت علاقمند بودند، دو مرتبه رشته سخن را به دست گرفته، در پیرامون آن سخن می گفتند.

طبق یکی از بندهای این پیمان که به صلح حدیبیه معروف شد، مسلمانان بایستی به مدینه بازمی گشتند و سال آینده برای انجام مناسک حج عازم مکه شوند. در آینده معلوم شد که این حرکت پیامبر و صلح حدیبیه چه تأثیر مهمی برای مسلمانان داشت.

پیمان «حدیبیه» خیال رسول خداصلی الله علیه وآله را از ناحیه جنوب (مکه) آسوده ساخت و در پرتو این آرامش، گروهی از سران عرب به آیین اسلام گرویدند. در این هنگام، رهبر گرامی مسلمانان، فرصت را مغتنم شمرده، با زمامداران وقت و رؤسای قبایل و رهبران مذهبی مسیحی آن روز، باب مکاتبه را آغاز نمود و آیین خود را (که آن روز از دایره یک عقیده ساده گام فراتر نهاده و به صورت یک آیین جهانی در آمده بود و می توانست همه بشر را زیر پرچم توحید و تعالیم عالی اجتماعی و اخلاقی خود گرد آورد) به ملل زنده جهان آن روز عرضه داشت.

این نخستین گامی بود که پیامبرصلی الله علیه وآله پس از ۱۹ سال کشمکش با قریش برداشت و اگر دشمنان داخلی، او را با نبردهای خونین خود مشغول نمی ساختند، پیش از این، دست به دعوت ملل دور دست می زد، ولی حملات ناجوانمردانه عرب، او را مجبور ساخته بود که بیشترین وقت خود را به امر دفاع از حوزه اسلام صرف نماید.

پیامبرصلی الله علیه وآله دعوتنامه هایی را به سوی پادشاهان ایران، روم، مصر، حبشه، شام و یمامه فرستاد. عکس العمل آنها در مقابل این دعوت یکسان نبود. پادشاه حبشه اسلام آورد. در حالی که پادشاه ایران نامه پیامبرصلی الله علیه وآله را پاره کرد.

کانون خطر یا دژ آهنین خیبر

از زمانی که ستاره فروزان اسلام در سرزمین «مدینه» درخشیدن گرفت، ملت یهود بیش از قریش با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مسلمانان دشمنی نموده، با تمام دسیسه ها و قوا برای کوبیدن آن قیام کردند. یهودیانی که در مدینه و اطراف آن سکونت داشتند، به سرنوشت شومی که نتیجه مستقیم اعمال و حرکات ناشایسته خود آنها بود، دچار شدند. برخی از آنها اعدام و برخی مانند قبیله های «بنی قینقاع» و «بنی النضیر» از سرزمین مدینه رانده و در «خیبر» و «وادی القری سکونت گزیدند.

جلگه وسیع حاصلخیزی را که در شمال مدینه به فاصله سی و دو فرسنگی آن قرار دارد، «وادی خیبر» می نامند و پیش از بعثت پیامبر اسلام، ملت یهود برای سکونت و حفاظت خویش در آن نقطه، دژهای هفتگانه محکمی ساخته بودند. از آنجا که آب و خاک این منطقه برای کشاورزی آمادگی کاملی داشت، ساکنان آنجا در امور زراعت و جمع آوری ثروت و تهیه سلاح و طرز دفاع، مهارت کاملی داشتند و آمار جمعیت آنها بالغ بر بیست هزار نفر بود و در میان آنها مردان جنگاور و دلیر فراوانی به چشم می خورد.

بزرگ ترین جرم یهودان خیبر، این بود که تمام قبایل عرب را برای کوبیدن حکومت اسلام تشویق کردند و سپاه شرک با کمک مالی یهودان

خیبر، در یک روز از نقاط مختلف عربستان حرکت کرده، خود را تا دیوار مدینه رسانیدند و در نتیجه جنگ احزاب که شرح آن را خواندید، به وجود آمد.

ناجوانمردی یهود خیبر که قبلاً مورد احترام مسلمانان بودند، پیامبر را بر آن داشت که این کانون را از بین ببرد و همه آنها را خلع سلاح کند. زیرا هیچ بعید نبود این ملت لجوج و ماجراجو، بار دیگر با صرف هزینه های سنگین، ملت بت پرست اعراب را بر ضد مسلمانان برانگیزند و صحنه نبرد احزاب بار دیگر تکرار شود، به خصوص این که تعصب یهود نسبت به آیین خود، بیش از علاقه مردم قریش به بت پرستی بود و برای همین تعصب کور بود که هزاران مشرک، اسلام می آوردند، ولی یک یهودی حاضر نبود دست از آیین خود بردارد.

عامل دیگری که پیامبر را مصمم ساخت که قدرت خیبریان را در هم شکند و همه آنها را خلع سلاح نماید و حرکات آنان را زیر نظر افسران خویش قرار دهد، این بود که او با ملوک و سلاطین و رؤسای جهان مکاتبه نموده و همه آنها را با لحن قاطع به اسلام دعوت کرده بود، در غیر این صورت بعید نبود که ملت یهود با کمک دو امپراتور کسری و قیصر، برای گرفتن انتقام، متحد شده و نهضت اسلامی و جنبش های معنوی را در نطفه خفه سازند و یا خود امپراتوران را بر ضد اسلام بشورانند؛ چنانکه مشرکان را بر ضد اسلام جوان شورانیدند، به خصوص این که در آن زمان ملت یهود

در جنگ های ایران و روم با یکی از دو امپراتور همکاری داشت.

بر همین اساس پیامبر لازم دید که هر چه زودتر این آتش فتنه را برای همیشه خاموش سازد. بنابراین بهترین موقعیت برای انجام این کار، همین زمان بود؛ زیرا خیال پیامبر صلی الله علیه و آله با بستن پیمان حدیبیه از ناحیه جنوب (قریش) آسوده گشت و می دانست که اگر دست به ترکیب تشکیلات یهود بزند، دست قریش به عنوان کمک به سوی یهود دراز نخواهد شد. پس، برای جلوگیری از کمک کردن سایر قبایل شمال، مانند تیره های «غطفان» که عامل همکار و دوست خیبریان در جنگ احزاب بودند، نقشه ای داشت که بعداً ذکر خواهیم کرد.

با فتح خیبر یکی از موانع عمده جلوی اسلام کنار رفت و افتخار عمده آن نیز نصیب امیر مؤمنان علیه السلام گشت.

عمره قضاء

مسلمانان با امضای صلح «حدیبیه» می توانستند پس از یک سال از تاریخ قرارداد، وارد مکه شوند و بعد از سه روز اقامت در مکه و انجام اعمال «عمره»، شهر مکه را ترک گویند و در این مدت جز شمشیر که وسیله دفاع شخصی بود، نباید سلاح دیگری را به همراه همراه داشته باشند. یک سال از زمان قرارداد می گذشت و هنگام آن رسیده بود که مسلمانان از این پیمان بهره برداری نمایند و مسلمانان مهاجر که هفت سال از خانه و زندگی

خود دور بودند و برای حفظ آیین توحید، زندگی در سرزمین غربت را بر وطن ترجیح داده بودند، بار دیگر برای زیارت خانه خدا و دیدار بستگان و خویشاوندان و سرکشی به خانه و زندگی شان بشتابند. وقتی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اعلام کرد که کسانی که در سال گذشته از زیارت خانه خدا محروم گردیدند، آماده سفر شوند، جنب و جوش بی سابقه ای در میان آنان به وجود آمد و اشک شوق در چشمهای آنها حلقه زد. اگر در سال گذشته هزار و سیصد نفر با پیامبر حرکت کرده بودند، سال بعد، آمار ملازمان خدمت آن حضرت، به دو هزار نفر رسید. در میان آنان شخصیت های بزرگی از مهاجر و انصار به چشم می خورد و در تمام نقاط، سایه به سایه پیامبر قدم بر می داشتند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله احرام بسته و دیگران نیز از وی پیروی نموده و «لبیک» گویان با لباس های احرام راه مکه را پیش گرفتند. این کاروان چنان شکوه و جلالی داشت که توجّه مشرکان را جلب نمود و باعث شد مشرکان را به معنویت و حقیقت اسلام متوجّه سازد.

پیامبر بر روی همان شتری که قرار داشت، خانه خدا را طواف کرد، این بار به «ابن رواحه» دستور داد که این دعای خاص را با آهنگ خود تلاوت نماید و مردم نیز با او همصدا شوند و آن دعا عبارت بود از: «لا إله إلا الله وحده وحده، صدق وعده و نصر عبده و أعز جنده و هزم الأحزاب وحده»، یعنی خدایی جز او نیست، یگانه و بی همتاست، به وعده خود عمل نمود،

(وعدده داده بود که به زودی خانه خدا را زیارت می نمایید) بنده خود را یاری نمود، سپاه توحید را گرامی داشت، و حزب های کفر و شرک را به تنهایی در هم شکست.

آن روز تمام مراکز زیارتی و محلّ اعمال عمره از مسجد و کعبه و صفا و مروه، در اختیار مسلمانان بود. این گونه شعارهای گرم و داغ توحید، از نقطه ای که سالیان درازی مرکز شرک و بت پرستی گردیده بود، آن چنان ضربات شکننده روحی بر سران شرک و پیروان آنها وارد ساخت که پیروزی محمّد را بر سرتاسر عربستان محقّق و قطعی نمود.

هنگام ظهر، پیامبر و مسلمانان باید فریضه الهی را در مسجد با حالت دسته جمعی انجام دهند. «بلال حبشی» که مدّتها در این شهر به جرم گرویدن به آیین توحید، مورد شکنجه قرار گرفته بود، به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله به بالای بام کعبه رفت و در نقطه ای که شهادت به یگانگی خدا و گواهی به رسالت «محمّد» بزرگ ترین جرم بود، دست ها را بر گوش خود نهاد و اذان را با آهنگ مخصوص خود ادا نمود. آهنگ وی و تصدیق هایی را که مسلمانان پس از شنیدن هر فصلی از اذان به زبان جاری می ساختند، به گوش بت پرستان و دشمنان توحید رسید و آنها را چنان ناراحت و دگرگون می ساخت که صفوان بن امیه و خالد بن اسید گفتند: سپاس خدا را که پدران ما فوت کردند و صدای این غلام حبشی را نشنیدند. سهیل بن عمرو وقتی ندای تکبیر بلال را شنید، چهره خود را از ناراحتی پوشاند. آنان از آهنگ

و صدای بلال چندان ناراحت نبودند، بلکه مضمون های فصول اذان که نقطه مقابل عقاید موروثی آنها بود، آنان را دچار شکنجه روحی می نمود.

پیامبر صلی الله علیه و آله میان دو کوه «صفا» و «مره» مشغول سعی گردید، از آنجا که منافقان و بت پرستان انتشار داده بودند که آب و هوای تب خیز مدینه، مسلمانان را از پای در آورده است، پیامبر در قسمتی از سعی خود «هروله» نمود و مسلمانان نیز از وی در این قسمت پیروی نمودند. پس از فراغ از «سعی» شتران را سر بریدند و با کوتاه کردن موی سر از حالت احرام در آمدند.

پیامبر دستور فرمود که دویست نفر به درّه «مَرَّ الظَّهْرَانِ» بروند و مراقب سلاح و ذخایر نظامی شوند تا مأمورین قبلی وارد حرم شوند و اعمال عمره را انجام دهند. وقتی اعمال عمره به پایان رسید، مهاجران به خانه های خود رفته، از خویشاوندان خود تجدید دیدار نمودند و گروهی از «انصار» را به عنوان مهمان به خانه های خود بردند.

خروج از مکه

جلال و عظمت چشمگیر اوضاع اسلام و مسلمانان اثر عجیبی در روحیه مردم مکه گذارد و آنان با روحیه ملت مسلمان بیشتر آشنا شدند. سران شرک احساس کردند که توقف پیامبر و یاران وی، روحیه همه اهالی مکه را نسبت به آیین بت پرستی و عداوت با آیین توحید تضعیف نموده

و رشته های محبت و علاقه را میان طرفین به وجود آورده است. از این رو، پس از انقضای آخرین دقایق، نماینده قریش به نام «حویطب» خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و گفت: مدتی که در پیمان برای اقامت شما در مکه پیش بینی شده است، سپری گردید، هر چه زودتر سرزمین ما را ترک کنید! برخی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از صراحت گفتار نماینده قریش ناراحت شدند، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله کسی نبود که در عمل به پیمان، سستی ورزد.

ندای کوچ به گوش مسلمانان رسید و همگی بلافاصله سرزمین حرم را ترک گفتند.

نقض پیمان از طرف مشرکان

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ماه «جمادی الاولی» سال هشتم، یک لشکر سه هزار نفری را به فرماندهی سه تن از افسران ارشد اسلام، به کرانه های شام برای سرکوبی عمالی روم که مبلغان بی پناه اسلام را ناجوانمردانه کشته بودند، اعزام نمود. سپاه اسلام در این مأموریت اگر چه جان به سلامت بردند و فقط سه افسر و بیش از چند سرباز کشته ندادند، ولی با آن پیروزی که از مجاهدان اسلام مترقب بود، باز نگشتند و عملیات آنها بی شباهت به «جنگ و گریز» نبود. انتشار این خبر در میان سران قریش، موجب جرأت و جسارت آنان گردید و تصور کردند که نیروی نظامی اسلام به ضعف و ناتوانی گراییده و مسلمانان روح سلحشوری شان را از دست داده اند، از

این رو تصمیم گرفتند که محیط صلح و آرامش را بر هم زنند.

نخست در میان قبیله «بنی بکر» اسلحه پخش کرده و آنان را تحریک نمودند که شبانه به قبیله «خزاعه» که با مسلمانان هم پیمان بودند، حمله برده و گروهی را کشته و دسته ای را اسیر سازند. حتی به این اکتفا نکرده و دسته ای از قریش، شبانه در جنگ بر ضد «خزاعه» شرکت نمودند و بدین وسیله پیمان «حدیبیه» را زیر پا نهاده، صلح و آرامش دو ساله را به نبرد و خونریزی تبدیل کردند.

نتیجه این حمله شبانه، این بود که گروهی از این قبیله که در بستر خواب آرمیده و یا در حالت عبادت بودند را کشته و دسته ای را اسیر کردند و عده ای خانه و آشیانه را ترک گفته، به مکه که سرزمین امنی برای اعراب به شمار می رفت، پناه بردند.

آوارگانی که به مکه آمده بودند به خانه «بدیل بن ورقاء» رفته، سرگذشت جانگداز قبیله خویش را تشریح نمودند. ستمدیدگان خزاعه برای اینکه ندای مظلومیت خود را به گوش پیامبر برسانند، رئیس قبیله خود «عمر و سالم» را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادند. او وارد مدینه شده، یکسره به مسجد آمده و در میان مردم ایستاد و اشعار جانسوزی را که حاکی از مظلومیت و استغاثه قبیله خزاعه بود، با آهنگ خاصی قرائت کرد و پیامبر را به احترام آن پیمانی که با قبیله خزاعه بسته بود سوگند داد که او را دعوت به کمک و یاری مظلومان نماید.

چیزی نگذشت که «بدیل و رقاء» با گروهی از قبیله خزاعه برای استمداد، خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند و همکاری قریش را با بنی بکر در کوبیدن و کشتن جوانان خزاعه به عرض پیامبر صلی الله علیه و آله رسانیده و راه مکه را پیش گرفتند.

مکیان از کار خویش سخت پشیمان شده و فهمیدند که دستاویز بدی به دست مسلمانان داده اند. آنان برای فرو نشاندن خشم پیامبر صلی الله علیه و آله و تأیید و تحکیم پیمان حدیبیه و در واقع برای تمدید آن، پیشوای خود ابو سفیان را روانه «مدینه» نمودند تا به هر نحو ممکن سرپوشی بر پیمان شکنی و تعدیات خود بگذارند.

ابوسفیان با تنی چند از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله تماس گرفته تا از طریق آنان بتواند بار دیگر با پیامبر صلی الله علیه و آله ارتباط برقرار کند و به هدف خود نایل آید، ولی این تماسها سودی نبخشید. در پایان کار، به خانه امیر مؤمنان علی علیه السلام رفت و به او چنین گفت: نزدیک ترین فرد به من در این شهر شما هستی، زیرا پیوند نزدیکی از نظر نسب با من داری، لذا تقاضا دارم که درباره من پیش پیامبر شفاعت کنی! علی علیه السلام در پاسخ وی فرمود: ما هرگز در تصمیمی که پیامبر می گیرد، مداخله نخواهیم کرد.

او از علی علیه السلام مأیوس گردید، ولی متوجه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت زهرا علیها السلام شد و مشاهده کرد که «حسین» در برابر او مشغول بازی هستند. وی برای تحریک عواطف حضرت زهرا علیها السلام به او چنین گفت: ای دختر

پیامبر! ممکن است به فرزندان دستور دهی که مردم مکه را پناه دهند و تا زمین و زمان باقی است، سرور عرب گردند.

حضرت زهرا علیها السلام که از اغراض ناپاک ابوسفیان آگاه بود، فوراً در پاسخ گفت: این کار مربوط به پیامبر صلی الله علیه و آله است و فرزندان من فعلاً چنین موقعیتی را ندارند.

فتح مبین

پیامبر صلی الله علیه و آله دستور آمادگی برای حرکت را به مسلمانان صادر کرد؛ ولی برای رعایت اصل غافلگیری تا لحظه فرمان حرکت، زمان و مسیر و مقصد حرکت، برای کسی روشن نبود. روز دهم ماه رمضان سال هشتم هجرت فرمان حرکت صادر گردید.

قریش که مقاومت در برابر سپاه عظیم مسلمین را بی فایده می دانست، بدون درگیری تسلیم شد. ابوسفیان اظهار اسلام کرد و با فتح مکه، کعبه از وجود بت ها پاک گردید.

حجّه الوداع

حجّه الوداع (۱) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، در سال دهم هجرت، از طرف خدا مأموریت یافت که در آن سال، شخصاً در مراسم حجّ شرکت نماید و عملاً مردم را به تکالیف خود

ص: ۵۷

۱-۴. در برخی از کتاب های تاریخی این حجّ به حجه البلاغ معروف و آن هم به جهت فرمان خدا و ابلاغ مهمّ ترین پیام الهی در مورد ولایت و جانشینی بود.

آشنا سازد و حدود «عرفات» و «منی» و موقع کوچ از آنها را به مردم تعلیم دهد. این سفر، بیش از آنکه جنبه سیاسی و اجتماعی داشته باشد، جنبه تعلیمی داشت.

پیامبر صلی الله علیه و آله در یازدهمین ماه اسلامی (ذی القعدة) دستور داد که در شهر و در میان قبایل اعلام کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله امسال عازم زیارت خانه خداست. این اطلاعیه، نیروی شوق و علاقه را در دل گروه عظیمی از مسلمانان برانگیخت و هزاران نفر در اطراف مدینه خیمه زدند و همگی در انتظار حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله بودند.

پیامبر صلی الله علیه و آله در بیست و ششم ذی القعدة، «ابودجانة» را جانشین خود در مدینه قرار داد و در حالی که بیش از شصت قربانی همراه داشت، به سوی مکه حرکت نمود. وقتی به «ذی الحلیفه» رسید، با پوشیدن دو پارچه ساده از «مسجد شجره» احرام بست و هنگام بستن احرام، دعای معروف احرام را که «لیبک» و پاسخ به ندای ابراهیم است، قرائت نمود.

مراسم حج پایان یافت، مسلمانان اعمال حج را از پیامبر عالیقدر اسلام آموختند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت که مکه را به عزم مدینه ترک گوید، فرمان حرکت صادر گردید، هنگامی که کاروان به سرزمین «رابغ» که در سه میلی «جحفه» قرار دارد، رسید، امین وحی در نقطه ای به نام «غدیر خم» فرود آمد و او را به آیه زیر مورد خطاب قرار داد: «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ

النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (۱) آنچه که از طرف خدا فرستاده شده به مردم ابلاغ کن و اگر ابلاغ نکنی، رسالت خود را تکمیل نکرده ای.

لحن آیه حاکی است که خداوند انجام یک امر مهمی را به عهده پیامبر صلی الله علیه و آله گذارده است، چه امر مهمی بالاتر از اینکه در برابر دیدگان صدها هزار نفر، علی علیه السلام را به مقام خلافت و وصایت و جانشینی خود نصب کند.

دستور توقّف صادر شد، کسانی که جلو کاروان بودند، از حرکت باز ایستادند و آنها که عقب کاروان بودند، به آنها پیوستند. هنگام ظهر هوا به شدت گرم بود، مردم قسمتی از ردای خود را به سر و قسمتی را زیر پا می افکندند و برای پیامبر صلی الله علیه و آله سایبانی درست کردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله نماز ظهر را با جماعت خواند، سپس در حالی که جمعیت حلقه وار دور او را گرفته بودند، بر روی نقطه بلندی که از جهاز شتر ترتیب داده بودند، قرار گرفت و با صدای بلند و رسا خطبه ای به شرح زیر خواند:

حمد و ثنا مخصوص خداست، از او یاری می طلبیم و به او ایمان داریم و بر او توکل می کنیم، از بدی ها و اعمال ناشایست خود به او پناه می بریم، خدایی که جز او هادی و راهنما نیست، هر کسی را که هدایت نمود، گمراه کننده ای برای او نخواهد بود.

گواهی می دهم که جز او معبودی نیست و محمد بنده او و پیامبر اوست.

هان ای مردم! نزدیک است که دعوت حق را لبیک بگویم و از میان شما بروم، من مسئولم و شما نیز مسئول هستید، درباره من چه فکر می کنید؟!

ص: ۵۹

در این موقع صدای جمعیت به تصدیق بلند شد و گفتند: ما گواهی می دهیم که تو رسالت خود را انجام دادی و کوشش نمودی، خدا تو را پاداش نیک دهد!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا گواهی می دهید که معبود جهان یکی است و محمد بنده خدا و پیامبر او می باشد و بهشت و دوزخ و زندگی جاویدان در سرای دیگر مورد تردید نیست؟

همگی گفتند: آری گواهی می دهیم.

سپس فرمود: «ای مردم! من دو چیز نفیس و گرانبمایه را در میان شما به امانت می گذارم، چگونه با دو یادگار من رفتار می نمایید؟!»

در این زمان یک نفر برخاست و با صدای بلند گفت: منظور از این دو چیز نفیس چیست؟!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یکی کتاب خدا که یک جانب آن در دست خدا و جانب دیگر آن در دست شماست و دیگری عترت و اهل بیت من! خداوند به من خیر داده که این دو یادگار، هرگز از هم جدا نخواهند شد. هان ای مردم! بر قرآن و عترت من پیشی نگیرید و در عمل به هر دو، کوتاهی نورزید که هلاک می شوید.

بعد دست علی علیه السلام را گرفت و آن را بلند کرد و او را به همه مردم معرفی نمود. سپس فرمود: سزاوارتر بر مؤمنان از خود آنها کیست؟

همگی گفتند: خدا و پیامبر او داناترند.

پیامبر فرمود: خدا مولای من و من مولای مؤمنان هستم و من بر آنها از خودشان اولی و سزاوارترم. هان ای مردم! «من کنت مولاه فهذا علی مولاه. اللّٰهُمَّ وال من والاه و عاد من عاداه و أحبّ من أحبّه و أبغض من أبغضه و انصر من نصره و اخذل من خذله و أدر الحق معه حیث دار»، هر کس را من مولایم، علی مولای اوست، خداوند! کسانی که علی را دوست دارند، آنان را دوست بدار و کسانی که او را دشمن بدارند، دشمن دار. خدایا! یاران علی را یاری کن، دشمنان علی را خوار و ذلیل نما و او را محور حق قرار ده.

مردم! اکنون فرشته وحی نازل گردید و این آیه را آورد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۱) امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را یگانه آیین شما انتخاب کردم.

در این هنگام صدای تکبیر پیامبر بلند شد، سپس افزود: خدا را سپاسگزارم که آیین خود را کامل کرد و نعمت خود را به پایان رسانید و از وصایت و ولایت و جانشینی علی پس از من خشنود گشت.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله از نقطه مرتفع فرود آمد و به علی علیه السلام فرمود که در زیر خیمه ای بنشیند تا سران و شخصیت های بارز اسلام با علی مصافحه کرده و به او تبریک گویند. پیش از همه، شیخین به علی علیه السلام تبریک گفتند و او را مولای خود خواندند.

ص: ۶۱

اندکی پس از بازگشت از حجه الوداع، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به بستر بیماری رفتند. وی از فعالیت هایی که در خارج از خانه او برای قبضه کردن خلافت انجام می گرفت، آگاه بود. برای پیشگیری از انحراف مسأله خلافت از محور اصلی خود و جلوگیری از بروز اختلاف و دو دستگی، تصمیم گرفت که موقعیت خلافت امیرمؤمنان و اهل بیت خود را به طور کتبی تحکیم کرده، سندی زنده پیرامون موضوع خلافت به یادگار بگذارد. از این جهت روزی که سران صحابه برای عیادت آمده بودند، رو به آنان نمود و فرمود: کاغذ و دواتی برای من بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از من گمراه نشوید.

در این لحظه یکی از حاضران سکوت مجلس را شکست و گفت: بیماری بر پیامبر غلبه کرده، قرآن پیش شماست، کتاب آسمانی برای ما کافی است.

نظر وی مورد گفتگو قرار گرفت. گروهی با وی مخالفت کرده، گفتند: حتماً باید دستور پیامبر اجرا گردد. بروید قلم و کاغذی بیاورید تا آنچه مورد نظر ایشان است، نوشته شود، ولی برخی جانب دیگری را گرفتند و از آوردن قلم و دوات جلوگیری کردند.

پیامبر از اختلاف و سخنان جسارت آمیز آنان سخت ناراحت شد و گفت: برخیزید و خانه را ترک کنید!

گذشته از این مخالفت سرسختانه، کسی که بلافاصله پس از درگذشت پیامبر، در سقیفه بنی ساعده شورای خلافت تشکیل داد و رفیق دیرینه خود

را با وضع خاصی برای خلافت کاندیدا کرد و او نیز پاداش خدمت وی را، هنگام مرگ به طور نقد پرداخت نمود و او را برخلاف تمام اصول برای خلافت تعیین کرد، گواه بر این است که قرائنی در مجلس و گفتار پیامبر وجود داشت که حاکی از این بود که پیامبر صلی الله علیه و آله می خواهد مطلبی درباره خلافت و زمامداری مسلمین املا کند و لذا سرسختانه با آوردن قلم و کاغذ، مخالفت ورزید و گرنه جهت نداشت تا این حد پافشاری کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین لحظات زندگی، چشمان خود را باز کرد و گفت: برادرم را صدا بزنید تا بیاید در کنار بستر من بنشیند. همه فهمیدند، مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله جز علی علیه السلام، کسی دیگر نیست. علی علیه السلام در کنار بستر وی نشست، ولی احساس کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله می خواهد از بستر برخیزد، علی علیه السلام پیامبر را از بستر بلند نمود و به سینه خود تکیه داد. چیزی نگذشت که علایم احتضار در وجود شریف او پدید آمد.

ابن عباس می گوید: پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در حالی که سرش در آغوش علی علیه السلام بود، جان سپرد.

شخصی به ابن عباس گفت: عایشه مدعی است که سر پیامبر بر سینه او بود که جان سپرد.

ابن عباس نقل عایشه را تکذیب کرد و گفت: پیامبر در آغوش علی علیه السلام جان سپرد و علی و برادر من «فضل» او را غسل دادند.

امیرمؤمنان علیه السلام در یکی از خطبه های خود به این مطلب تصریح کرده

می فرماید: «وَلَقَدْ قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَإِنَّ رَأْسَهُ لَعَلَى صَدْرِي. وَلَقَدْ سَأَلْتُ نَفْسَهُ فِي كَفِّي، فَأَمَرَتْهَا عَلَيَّ وَجْهِي. وَلَقَدْ وُلِّيتُ غُسْلَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالْمَلَائِكَةُ أَعْوَانِي...» (۱).

«و لقد قبض رسول الله و إن رأسه لعلی صدری... و لقد ولیت غسله و الملائکه أعوانی» رسول خداصلی الله علیه و آله در حالی که سر او بر سینه من بود قبض روح شد. من او را در حالی که فرشتگان مرا یاری و کمک می کردند، غسل دادم.

گروهی از محدثان نقل می کنند که آخرین جمله ای که پیامبر در آخرین لحظات زندگی خود فرمود، جمله: «لا، مع الرفیق الأعلی» بوده است. گویا فرشته وحی، او را در موقع قبض روح مخیر ساخته است که بهبودی یابد و بار دیگر به این جهان بازگردد و یا پیک الهی روح او را قبض نماید و به سرای دیگر بشتابد. پیامبرصلی الله علیه و آله این جمله را فرمود و دیدگان را فرو بست.

تاریخ وفات

روح مقدس و بزرگ آن سفیر الهی، در روز دوشنبه ۲۸ ماه صفر، سال یازدهم هجری، به آشیان خلد پرواز نمود. پارچه یمنی بر روی جسد مطهر آن حضرت افکندند و برای مدت کوتاهی در گوشه اتاق گذاردند. شیون زنان و گریه نزدیکان پیامبرصلی الله علیه و آله، مردم بیرون را مطمئن ساخت که پیامبر گرامی اسلام در گذشته است. و چیزی نگذشت که خبر رحلت وی در سر تا سر جهان انتشار یافت.

ص: ۶۴

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

